

بحرانها و تضادهای سرمایه داری

«... پس، جنگ برای سرمایه داری فرورفته در بحرانِ اضافه تولید سرمایه تنها یک دریچهء اطمینان نبوده، بل که تا حدودِ معینی یگانه راه حل و ضرورتی اجتناب ناپذیر است.»

تذکار نکته های تاریخی،

از نظر تاریخی، در مقطعی که بورژوازی بر ضدِ مناسباتِ فیودالی و بقایای فیودالیزم در قارهء اروپا مبارزه میکرد، مبارزهء آن نی تنها برای کسبِ آزادی ابتکار فردی در عرصهء اقتصادی بود، بل که به خاطر عملی ساختن نقش فرد در زمینهء سیاسی نیز به شمار میرفت. این طبقه برای ساختنِ دولتی نبرد میکرد که به خواستها، نیازها و ضرورتهای آزادی ابتکار اقتصادی فرد پاسخ دهد، ابتکاری که جهت و مضمون آن توسط رقابت آزاد و ابتکارهای فردی تعیین میشد. دموکراسی بورژوایی به این خواست پاسخ میداد. بناً، دوران اعتلای بورژوازی دورانی بود که دموکراسی بورژوایی به عنوانِ رژیمِ سیاسی مورد توجه جوامع اروپایی واقع شد.

با تکامل تدریجی و رشد و توسعهء اقدامها و ابتکارهای فردی در تولید، جامعهء بورژوایی اروپا توانست زنده گی اقتصادی را رقم زند. اساس این روند مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و تصاحب فردی محصول کار بوده، آزادی و برابری فروشنده و خریدار جوهر و ذات روابط ارزش و مناسبات تولید کالا را تشکیل میدهد. افرادی که صاحب نیروهای مولد اند چون که آن ها ابتکارهای خصوصی شان را در زمینهء اقتصادی آزادانه تکامل میبخشند و نتایج آن را آزادانه کسب میکنند، میبایستی به همان نسبت، رقابت برای تعیین حرکت سیاسی دولت را نیز آزادانه تضمین نمایند.

چنانکه، مضمون نخستین دستاورد سیاسی بورژوازی تازه به دوران رسیده، همانا پذیرفتن مالیاتی بود که مورد تأیید نماینده گان مجلس قرار میگرفت.

بنابراین میتوان نتیجه گرفت، که همه چیز مانند مالکیت آزاد میتواند مورد بحث و رقابت قرار گیرد، تا به این ترتیب تعادل قیمتها در بازار تأمین شود. مالکیت آزاد حتی تلاش نمود در عرصه سیاسی خواستههای فردی را از طریق هماهنگ ساختن منافع همگون و وانمود ساختن منافع فردی به عنوان منافع جمعی، متحقق سازد.

همان بود، که دموکراسی بورژوایی به حیثِ روستا ساختِ سیاسی تولیدِ کالایی زاده شد و به مثابه سیستمی که در آن قدرت سیاسی مختص سرمایه دار است (در واقعیت امر دیکتاتوری بورژوایی) مطرح گردید. واژه دیکتاتوری در این جا، انحصار قدرت سیاسی در دست گروههای مختلف بورژوایی را افاده داده، با مفهوم مصطلح آن یعنی استبداد و سرکوب رژیمهای ارتجاعی نباید یکی گرفته شود. دموکراسی بورژوایی، از آن جهت دیکتاتوری بورژواییست که در چارچوب منافع و مصالح این طبقه سازماندهی شده و خطوط کلی سیاسی دولت، صرف نظر از شکل حکومتی و نهادهای قانونی، توسط بورژوازی تعیین میگردد.

هم زمان با اضمحلال نهادهای نظامی، قضایی و اداری فیودالها دولت در تمام کشورهایی که به تولید کالا و سازماندهی نیروی کار نایل شدند، در بخشهای مختلف نیز تغییر شکل دادند. چنانکه، میشود از تکوین نهادهای فرهنگی و سیاسی، کلوبها، جمعیتها و احزاب، اشاعه عمومی فرهنگ و علم، تشکیل یک نظام آموزشی همه گانی، بهبود شرایط بهداشت عمومی، پآگیری ارگانهای مطبوعات و فعالیتهای خبری و اطلاعاتی و . . . یاد کرد؛ نهادهای مذکور که متحقق کننده اراده واحد در میان حلقات بورژوازی بودند، این اراده را به مثابه اراده خلق در تعیین سمت و سوی قدرت دولتی وانمود کردند.

تنظیم فعالیتهای قدرت دولتی، فردی و جمعی بر اساس قانون و نظامی از قوانین، حق رأی و مجلس نماینده گان منتخب، تقسیم قوای دولتی به نهادهای مختلف و مستقل (مقننه، قضاییه و اجراییه) دستاوردهایی بودند که بر اساس آن ها طبقه جدید (بورژوازی)، رژیم سیاسی جامعه نوین را سازماندهی کرد.

مبارزه بورژوازی در ابعاد گونه گونش علیه دنیای کهنه فیودالیزم برای آن بود تا حقوق و امتیازهای جدید و گسترده یی را برای صاحبان نیروهای نوین تولید (بورژواها) کسب نماید، پس انکشاف شرکت توده ها در حیات سیاسی و در سایر بخشهای حیات اجتماعی صرفاً به منظور لغو و محدودسازی امتیازهای طبقه فرادست جامعه فیودالی و پیوندهای اجتماعی آن دوران متمرکز بود که به مرور زمان و با پاگیری و استحکام نهادها، پیوندها و روابط استثمارگرانه سرمایه داری ماهیت کذایی دموکراسی بورژوایی که در عین حال محصول روبنایی ضرور برای نظام اقتصادی بورژوایی و نیز پیش شرط تعمیم آن بود، بر ملا گردید.

دموکراسی بورژوایی، به مثابه رژیم آزادی سیاسی، برابری سیاسی و قدرت سیاسی مختص طراحان ابتکارهای اقتصادی یعنی بورژوازی ثابت شد و طبعاً در این روند طبقات و اقشاری که فاقد امکان و ابتکار فردی اقتصادی اند از این امتیازها بی بهره و محروم میمانند.

برای شناخت هرچه بیشتر میکانیزم نظام سرمایه داری، مطالعه تاریخ تکامل امپریالیزم امریست ضروری، که در زیر به ذکر نکته های برجسته آن به طور فشرده میپردازیم.

{بشریت طی سالهای ۱۷۸۰-۱۹۱۴م. شاهد دورانیست که در آن جنگ میان کشورها رخ نداده است. این دوران زمینه و امکانهای وسیعی را جهت رشد شیوه تولید سرمایه داری به ارمغان آورد. منوپل و سرمایه مالی به ساختار اصلی و راهنمای رشد اقتصادی تبدیل گردید؛ جهان به طور کامل میان گروهها و کشورهای سرمایه داری تقسیم شد و سرمایه صادراتی، بخش سودآورتر و متحرکتر سرمایه گردید. در این دوران است، که دولت نقش فعال خود را به مثابه بازیگر عمده اقتصاد سرمایه داری آغاز میکند و بورژوازی با نابود کردن اشکال اقتصادی و اجتماعی ماقبل، سلطه خویش را بر بخش عظیمی از جهان میگستراند و امپریالیزم به عنوان مرحله عالی تکامل سرمایه داری طی ربع آخر قرن نوزدهم، تحقق مییابد.

دوران مذکور را ایدیالوگها و اقتصاددانان بورژوازی، از جمله: سومبارت «*Sombart*»، لیف مان «*Liefman*»، شولسته-گه ورنیتس «*Schulze-Gavernitz*» و ... "دوران طلایی" سرمایه داری، نامیده، به تمجید از "تیوری سرمایه داری سازمانیافته"

پرداختند. اما، با درگیری اولین جنگ جهانی، تیوری "سرمایه داری سازمانیافته" در حفره های عمیق جنگ دفن گردید و دیگر کمتر کسی در گفته ها و نوشته ها به آن اشاره یی کرد.

در طی سالهای ۳۰ قرن بیستم که دوران افسرده گی بزرگ اقتصادی، حکمفرما بود، این تیوری بار دگر و این بار نی تنها به مثابه یک تیوری اقتصادی بل که همچون سیاست راهنمای اقتصاد، توسط کینز «*Keynes*» و پیروان او در صحنه اکادمیک و در میان تیورسینهای دولتی اقتصاد، زنده شد. گروههای اکادمیک و اقتصاددانان دولتی امریکایی و انگلیسی به پیشگامی کینز و روشنفکران نیو دیل «*New Deal*»، رهبری دولت در امور اقتصادی را تبلیغ میکردند. از نظر کینز رکود اقتصاد در نتیجهء فقدان سطح مناسبی از سرمایه گذاری مولد توسط سرمایه داران است و این به خاطرست که موقعیت و دورنمای سود قابل توجه نیست، از این رو دولت میتواند و باید شرایط مناسب برای سرمایه گذاری به وسیله سرمایه داران را فراهم سازد. به عقیده کینز، اوضاع اقتصاد زمانی رو به راه خواهد شد که دولت تقاضای مصرف را از طریق اعطای اعتبار اضافی به سرمایه داران، تشویق کند.

روزولت «*Roosevelt*» و طراحان نیو دیل در نوامبر سال ۱۹۳۲م. در ایالات متحدهء امریکا قدرت را به دست گرفتند. هیتلر و حزب نازی نیز در سال ۱۹۳۳م. زمام امور را در آلمان به دست گرفتند و در سال ۱۹۳۵م. متن برنامهء کینز انتشار یافت. در این برهه دولتهای قدرتمند سرمایه داری یک سلسله اقدامهای عمومی، از جمله: تأسیس نهادهای تعاونی، پرداخت کمکهای نقدی به سرمایه داران مقاطعه کار، ایجاد محدودیتهای گمرکی جهت حمایت از صنایع داخلی و سرانجام سرمایه گذاری در کشورهای دیگر به منظور توسعهء نفوذ اقتصادی و مالی در آن ها، به ویژه سرمایه گذاریهای کلان در صنایع نظامی و... را در دستور کار خود قرار دادند.

با وجود تمام این تلاشها و کوششهای سیاسی و اقتصادی دولتها، زمان زیادی سپری نشد که دوباره بحران دنیای سرمایه داری را فرا گرفت و اقتصاد کشورهای عمدهء آن را در تورم، کساد و رکود فرو برد و فقر و بیکاری به یک مسألهء فراگیر و عمومی مبدل گردید.

اما، درگیری جنگِ دوم جهانی در سپتامبر سال ۱۹۳۹م.، به سرعت هرچه بیشتر بحران اقتصادی را، که داشت انفجارهای اجتماعی را دامن زند، "حل" کرد. به کاراندازی دستگاههای تولید با ظرفیت کامل برای تأمین نیازمندیهای جنگ، گسیلِ میلیونها انسان سالم به جبهه های جنگ، جنگی که به طور کلی تا سال ۱۹۴۵م. دوام کرده و بخشهای گسترده یی از اروپا و آسیا را منهدم نمود، این همه به منظور آن صورت گرفت، تا بدین سان محیط تازه یی برای عملکرد سرمایه فراهم گردد و رژیمهای سرمایه داری را از بحران برهاند. در واقع در چارچوب جامعه بورژوازی، اضافه تولید سرمایه تنها از طریق تخریب و نابودی انسانها و اشیای تولید شده و دگرگونیهای اجتماعی، در ابعادی که امکان تکامل مجدد سرمایه را مساعد سازد، برای مدت معینی تخفیف مییابد.

جنگ، زمینه مناسبی بود، تا سرمایه داران امریکایی برای بسط نفوذ مالی و اقتصادی خود در مناطقی که با محدودیتهای اقتصادی مواجه شده بودند، از هیچ کوششی دریغ نورزند.

زمانی که ساختار سرمایه مالی و انحصاری و همچنین روساخت سیاسی و فرهنگی سرمایه داری در هزاران نقطه از هم گسست و اشکال کهنهء سلطهء استعماری و انحصاراتِ قدرتمندِ اروپایی متلاشی شدند، دوران جدیدِ تکامل اقتصادی سرمایه داری آغاز میشود. این دوران، تصویر جهان را کلاً تغییر داده و سبب دگرگونی عمیق شرایط مادی و معنوی انسانها گردید، که بر اساس آن طی مدت تقریباً سی سال مُبلغانِ اقتصاد سرمایه داری نعرهء پایان ناپذیری این دوران را سر میدادند. ظاهراً حدود سی سال رشد اقتصادی پس از جنگ دوم جهانی (۱۹۴۵-۱۹۷۵م.) تأییدیست بر این ادعا!

در واقعیت امر، اگر جنگ دوم جهانی در نمیگرفت، امریکا، اروپا و تمام دنیای سرمایه داری، از بحران سالهای سی خارج شده نمیتوانستند! یعنی اگر جنگ دوم جهانی را از تاریخ برداریم و یا آن را بی ارتباط با رُخدادهای سالهای پیش و بی اثر بر وقایع سالهای بعد تلقی کنیم، آن زمان این ادعا که سیاست اقتصادی مبتنی بر دُکترین کینز و شاگردانش توانست با پیروزی روند اقتصاد سرمایه داری را رهبری و هدایت کند نیز درست از آب در می آید.

پس از جنگِ دوم جهانی، تغییراتی که در مناسباتِ پولی جهان رخ داد، به طور برجسته عدم توانایی دولت‌ها را در رهبری و کنترل اقتصاد سرمایه داری ثابت نموده است و این با وجود همکاری بین المللی نزدیکیست که میان کشورهای امپریالیستی برقرار بود. به طور مثال، سیستمِ تنظیمِ بین المللی پرداختها که در سال ۱۹۴۴م. در «برتون وودز» *Bretton Woods* ایجاد گردید و تقریباً همه کشورهای سرمایه داری در آن عضویت داشتند، ناگهان، در سال ۱۹۷۳م. سقوط کرد؛ از طرفِ دیگر، تلاشهایی که در سال ۱۹۷۴م. در چارچوب «گات» *GATT* (تعرفه های عمومی گمرک و تجارت) برای تسلط بر روابط مالی در سطح جهان انجام گرفت، به وضاحت محدودیت و شکستِ آن‌ها را در دوران بحران نشان داد.

از سالهای ۷۰ قرن گذشته به این سو، نظام سرمایه داری در بحران مداومی قرار گرفته است. عوارض نخستین این بیماری اقتصادی در اواخر سالهای ۶۰ قرن سپری شده پدیدار گشت. این پدیده، پس از جنگِ دوم جهانی به طور مستمر همه کشورهای سرمایه داری را در بحرانی عمیق فرو برده است. بحران مذکور همه بخشهای اقتصاد را دربر گرفته و همیشه بازار بورس و شریانهای مالی کشورها را فرا میگیرد که به تناسب وضعیت این یا آن کشور، شدت و خفت دارد.

پس، جنگ برای سرمایه داری فرورفته در بحران اضافه تولید سرمایه تنها یک دریچه اطمینان نبوده، بل که تا حدود معینی یگانه راه حل و ضرورتی اجتناب ناپذیر است.

سالهای ۵۰ و ۶۰ قرن گذشته، هنگامی که به برکت جنگ، ترس از تکرار بحران کم شد، میکانیزم اقتصاد سرمایه داری عملکردی انبساطی داشت. این امر باعث شد تا اقتصاددانان و سیاستمداران بورژوازی بارِ دگر ادعا کنند که به اثر مداخله دولت در هدایت اقتصاد و سازماندهی تولید، عوارض بحرانهای دوره بی خاتمه یافته اند. چنانکه ساموئلسون «*Samuelson*»، اقتصاددان معروف امریکایی از این هم فراتر رفت و اعلام کرد: «از این پس سایکل اقتصاد کاملاً تحت کنترل است و حتی در عمل دیگر وجود ندارد»!!

اگر به طور واقعبینانه به شرایط جدید آغاز بحران، آن هم با دخالت مستقیم دولت و دُکترینش در اقتصاد سرمایه داری، جدا از یاوه سربیهای اقتصاددانان بورژوازی و با

درکِ قانونمندی حرکت اقتصاد سرمایه داری و پیامدهای بحرانی که در سالهای ۷۰ قرن گذشته همه کشورهای سرمایه داری را فرا گرفت، نظراندازی نماییم، درمیابیم، که تز هدایت دولت در حرکت اقتصاد سرمایه داری با بی اعتباری خاصی مواجه شده، حتی، آن را به حیث مانعی جدی فرا راه رشد اقتصاد قلمداد نموده اند؛ یا به عبارتهء دیگر، سیاست اقتصادی کینز "مبنی بر هزینه های عمومی (دولتی) در این برههء زمانی، نتوانست به حیث انگیزهء تکامل ثابت شود، بل که صرفاً توانست سیر حوادث را رنگ آمیزی نموده و جنبه های متناقض آن را تخفیف دهد. در نتیجه، دستگامهای تبلیغاتی بورژوازی و تیوریسینهای سرمایه با شتابزده گی و به طور ناگهانی به "کشف" جدید "اقتصاد آزاد و خصوصی" و اعلام آن به مثابهء یگانه شیوهء مطمئن و تضمین کنندهء "رشد اقتصاد سرمایه داری"، پرداختند.

باید اظهار کرد، که در شیوه های تولید سرمایه داری، تنها سرمایه دار است که میتواند با انباشت اجزای ضرور، در ترکیبی ضرور به تولید کالا و خدمات پردازد. ولی سرمایه داران شیفتهء تولید و خدمات مفید برای جامعه نیستند، آن ها تولید را به این خاطر میخواهند، که از آن به مثابهء وسیله یی برای کسب سود بیشتر و ازدیاد ثروت و طبعاً امتیازهای اجتماعی عالیتر بهره جویند! یعنی اگر روند تولید و خدمات نتواند منحیث منبع سرشار سود برای سرمایه باشد، سرمایه دار بدون چون و چرا از آن صرف نظر میکند. درست به این دلیل است که دوران عالی رشد و تکامل تولید و بارآوری کار و در نتیجه افزونی ثروت، در عین حال دوران فقر و گرسنه گی و نابه سامانی عظیم مادی و معنوی نیز هست. همین تضاد اساسی شیوهء تولید سرمایه داریست، که سبب میشود تا همزیستی میان طبقات استثمارگر و استثمارشونده دوام نیابد و جامعه در برابر ضرورت به تغییر بنیادی که پیوندهای انسانها را نسبت به وسایل تولید نعم مادی از بنیاد دگرگون کند، قرار میگیرد.

از آن جایی که میدانیم، انسانها تولید و بازتولید را پیش از تولید سود آغاز نموده، به آن خصلت اجتماعی بخشیده و آن را در تمام زمینه ها توسعه و تکامل دادند؛ پس باید توجه کرد، که این میکانیزم سود و شیوهء تولید خصوصی نیروهای مولد است که اساساً مانع رشد تولید و استفادهء اجتماعی از آن گردیده و در مراحل مختلف حیات نظام سرمایه داری، به طرق گوناگون تکامل و تنظیم تولید، توزیع، گردش و مصرف

کالا و خدمات اجتماعی را آشفته نموده و در تضاد مستمر با این فعالیتها میزباید. از همین جاست، که از ابتدای پیدایش جامعه بورژوایی تا به حال کوشش میشود تا با ایجاد نهادها و عملکردهای معینی (واحد‌های متضاد اجتماعی) عواقب فاجعه بار آن درمان گردد.

"اشکال متناقض و متضاد واحد اجتماعی"، چیزی جز بیان مشکلاتی که در روند رشد سرمایه داری برای سرمایه داران و به طور کلی برای مالکیت خصوصی بر وسایل تولید پدید می آید، نیست، که عبارت اند از: بورس کالا و ارزش، سیستمهای اطلاعاتی جهت حفاظت بازار و تولید، کارتهای مختلف، بانک مرکزی، نظام بانکی و اعتباری، قانونگذاری اجتماعی، سیاست اقتصادی دولت و ...، که همه به منظور فراهم سازی زمینه هرچه وسیعتر جهت پیشبینی و ارزیابی فعالیتهای اقتصادی «دیگران» ایجاد میشوند، تا بدین وسیله از اختلاف فاز میان تولید و فروش، میان فعالیتهای اقتصادی و وسایل پرداخت سبقت گرفته شود و برخی فعالیتها- صرف نظر از این که دربردارنده سود باشند یا نباشند- تضمین گردند و به هم پیوسته گی تولید و فروش تنظیم گردد. اما با وجود همه این تدابیر باز هم سرمایه داری قادر نیست به نیازمندیهای جامعه پاسخ دهد، حتی اگر به خاطر رهایی از تورم و رکود سرمایه در انتقال آن به مناطق دیگر نیز اقدام کند، نمیتواند جدا از چارچوب روابط و ضوابط ویژه تولید سرمایه داری اقدام نماید؛ چونکه ناگزیر باید در تأمین توازن سود با دیگر بخشهای اقتصاد فعالیت کند، در غیر آن هر نوع فعالیت تعرض بر حریم «مقدس!» مالکیت خصوصی پنداشته خواهد شد، حریمی که حفاظتش علت وجودی نظام را تثبیت مینماید.

دولتهای بورژوایی مدرن، در فعالیتهای اقتصادی و مالی خود، بنابر خصلت طبقاتی شان ناگزیر بر اساس قوانین و مکانیزمهای معینی عمل مینمایند. به طور نمونه، این دولتها، بیش از درآمد خود که از طریق اخذ مالیات، نرخبندی و فعالیتهای اقتصادی و مالی انجام میگیرد، خرج میکنند. اختلاف در خرج و دخل دولت، به ویژه در دورانهای بحران بیشتر میشود. زیرا در این دورانها، مالیات بر درآمد کاهش مییابد و هزینه های عمومی دولت فزونی میگیرد. بنابر این دولتها ناگزیر اند کسر بودجه حاصل این دوران را به وسیله قرضهای داخلی و خارجی جبران نمایند. در دهه های اخیر نمونه

های فراوانی نشان میدهند که چگونه دولتهایی که امیال سیاسی و اقتصادی منابع مالی از قبیل صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و . . . را برآورده میکنند، از وامهای هنگفت، که قسمت بیشتر این وامها صرف نگهداری و گسترش دستگاه دیکتاتوری نظامی میشود، استفاده کرده اند؛ در حالی که دولتهای دیگر، که مخالف چنین شرایط و تمایلی بوده اند، نی تنها هیچ گاه موفق به دریافت قرض از این منابع نشده اند، بل که همیشه تحت محاصره اقتصادی و تجارتي و انواع شانتاژهای مالی قرار گرفته اند.

با شدید شدن بحران عظیم تاریخی نوین شیوه تولید سرمایه داری، تضادهای طبقاتی و اجتماعی و همچنان تناقضها در میان دولتها نیز شدت بیشتر گرفته، که البته علل و انگیزه های ساختاری این بحران تاریخی که وجه مشخصه بالاترین مرحله رشد سرمایه داری و نقطه اوج سرمایه مالی و انحصارات است، همانا بحران اضافه مطلق تولید سرمایه بوده و با بحران اضافه تولید کالا اساساً تفاوت دارد. امروز اذعان این واقعیت که در نظام سرمایه داری اضافه تولید کالا وجود دارد، امریست بدیهی، زیرا شیوه تولید سرمایه داری بدون این مشکل تصور شدنی نیست.

اضافه تولید کالا زمانی پدید می آید، که بازار منقبض میشود و این به خاطری رخ میدهد، که کالا بیش از ظرفیت بازار تولید شده و بنابر این نمیتوان کالا را با سود لازم به فروش رساند. برعلاوه، همواره میان بخشهای مختلف تولید نوعی ناهماهنگی و عدم تناسب حاکم میگردد. یعنی در جامعه سؤمصرف پدید آمده، خرید و مصرف کالا پایینتر از حجم تولید میباشد.

با توجه به عوارض اضافه تولید کالا، سؤمصرف، عدم تناسب و . . . میتوان علت اصلی بحران کنونی سرمایه داری و سمت تکامل آن را تعیین کنیم. به طور کلی در تکامل جامعه بورژوازی، ما با بحران اضافه تولید سرمایه، اضافه تولید کالا، سؤمصرف و عدم تناسب میان تولید و مصرف رو به رو میشویم. همه این ها معلول روابط و قوانین بازار و عرضه و تقاضا میباشدند. روند مذکور به خاطری حایز اهمیت است که در همه بحرانها، عوارض تقریباً ثابت میباشدند. (در بحرانهای مختلف، هم اضافه تولید، هم سؤمصرف و هم عدم تناسب) وجود دارد.

با توجه به بحرانهای بیشمار مالی، اعتباری، سیاسی، فرهنگی و غیره سرمایه داری- میتوان، محدودیتهای تاریخی و مشکل اساسی شیوه تولید نظام را، که همه و همه جنبه های مختلف بحران عمومی این شیوه تولید اند، دریافت. از جانبی، تلاشهای بخشی از سرمایه داران به منظور تصاحب قسمت بیشتری از ارزش اضافی تولید شده به بهای دست درازی کردن به منافع بخش دیگری از سرمایه داران، به ذات خود شامل کامپلکس بحرانها و یکی از عوامل بحران یا تشنج و هرج و مرج در امور مختلف اقتصاد میشود، که در نتیجه تورم را، منحنی پدیده یی که در بستر انحصارات سرمایه داری تکوین یافته و غیرقابل جلوگیری در دنیای سرمایه داری میباشد، سبب میگردد.

رکود و تورم، نظام را با گسترده گی مفرط مقدار سرمایه در گردش و کار فاقد تولید ارزش اضافی مواجه نموده، به مثابه دو روی یک شبح ترسناک برای نظام سرمایه داری فاجعه آفرین بوده و آرامش را از اکادمیسینها و متخصصان بورژوازی اقتصاد سیاسی، بانکداران و اهل سیاست در جوامع مذکور ربوده است. در مقابل، سرمایه داران جهت حراست ارزش سرمایه، استثمار نیروهای کار و تولید را- با شدت بخشیدن کار، کم ساختن تعداد کارگران و غیره، بیشتر از پیش- ابعاد گسترده تر و تهدیدآمیزتری میدهند.

رقابتهای سرمایه داران جهت حفظ و دوام منافع ویژه شان، نبرد شدیدی را در میان آن ها دامن میزند. جنگهای اقتصادی و تجاری برای کسب سهم بیشتری از اضافه ارزش تولید شده که در واقع جنگ تمام عیار میان دزدان را مانند است، ناگزیر در روند تکامل خویش تبدیل به جنگ میان دولتهای بورژوازی- که دقیقاً برای تأمین منافع طبقاتی خود ایجاد شده اند، میگردد. توسل به جنگ و نظامیگری و لشکرکشی، با همه خطرهایی که با خود دارد، برای دولتها و شرکتهای سرمایه داری حاکم {امریست که به خطرهایش می ارزد}، زیرا وسیله دیگری برای تلاش در زمینه حراست و توسعه منافع سرمایه دار وجود ندارد. در چنین حالت است، که تناقضها و اختلافهای گذشته (دعواهای دولتها بر سر توسعه نفوذ در مناطق مختلف، تناقضهای اجتماعی، مذهبی، فرهنگی، سیاسی و ایدیالوژیک میان گروهها و . . .) عریان میگرددند و از آن ها برای {مردمی} کردن جنگ، جنگی که در واقع ریشه های خود را

در تشدید رقابت میان سرمایه داران در شرایط بحرانی دارد، استفاده مینمایند. جنگ میان نیروهای نظامی سرمایه داران برای تقسیم ارزش اضافی تولید شده توسط نیروهای کار، پوششی تحمیق کننده از قبیل، جنگ برای دموکراسی، جنگ برای حقوق بشر، جنگ برای کسب «منافع همه»، جنگ علیه تروریسم و بنیادگرایی، جنگ برای حق و باطل و «نعمت خدادادی»، مییابد.

نظام سرمایه داری در عصر حاضر، حریصتر از گذشته، خشنترین و ضد انسانی ترین نوع و روابط سرمایه داری (نظم نوین امپریالیستی) را در سراسر جهان برقرار نموده است. نظامی که خود در بستر بحرانزای سرمایه داری تولد شده و محصول تکامل تاریخی یا به عبارت دیگر "زوال تاریخی" شیوه تولید و مناسبات اجتماعی سرمایه داریست و بشریت در بند آن دست و پا میزند.

پس، زمانی که چنین است، چگونه میتوان انتظار داشت- نظامی که خود در بحرانهای ذاتی عمیق و مداوم فرو رفته است و نابه سامانیهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به روندهای روزمره آن تبدیل شده و فقر، بیخانمانی و تبعیضهای گونه گونی کاراکترستیک طبیعی آن را به نمایش میگذارند- در عین حال بتواند بدیلی برای رهانیدن این یا آن کشور از انواع عقبمانده گیها، فقر و به ویژه دیکتاتوری نظامی- سیاسی، که تازه ترین محصول بلاواسطه سالیان دراز سلطه استعمار و امپریالیسم بر این کشورهاست- باشد؟

در تحولات سیاسی- اجتماعی و اقتصادی سالهای اخیر در کشورهای پیرامونی، نقش و آرایش نیروهای بین المللی به خصوص شرکتهای فراملی سرمایه داری با اهداف توسعه طلبانه آن ها و آن هم به منظور جهانی ساختن سرمایه داری که میتوان آن را جهانی ساختن بحران نیز نامید، برجسته بوده، همه و همه بیانگر و ادامه همان سیاستهاییست که در بالا به آن اشاره گردیده است. جنگهای ویرانگر یوگوسلاویای سابق، عراق، افغانستان، سودان، لبنان، سومالیا و . . . بی ثباتی اوضاع و بحرانهای مالی و اقتصادی کشور ارجنتاین و بحرانهای موجود کنونی در بازارهای بورس دنیا نمونه های روشنیست که از یک سو با آمال و آرزوهای دموکراتیک مردم و حقوق ملی آن ها در تقابل قرار دارد و از سوی دیگر، پروژه بیست جهت مطیع کردن و دربندکشیدن این کشورها.

نمای فعلی جهان و آشفته گیهای سیاسی- اجتماعی و اقتصادی آن، به طور آشکار بحران معاصر سرمایه داری جهانی را یک جا با اتخاذ سیاستهای نیولیبرالی آن در قالب واقعیت‌های عینی آن به نمایش گذاشته است. به بیان دیگر، اتخاذ چنین سیاستها و راه اندازی جنگها و لکشر کشیها به نقاط مختلف جهان، به وضاحت نشان میدهد، که سرمایه داری جهانی صرفاً برای انتقال بحران در ابعاد گونه گونش، برای اداره و تسلط کامل بر کشورهای مورد نظر، عمل میکند، نی برای حل بحرانها در ابعاد و اشکال مختلف آن.

توضیحات فشرده:

۱- ارزش اضافی: کلید شناخت وجه تولید سرمایه داری، فراشد انباشت و بازتولید در آن است و عبارت از ارزشیست، که در نتیجه کار اضافی ایجاد شود.

۲- بحران چیست؟ بحران (*Krisis*)، اصطلاح آلمانیست، که در قرن هژده، عمدتاً در موارد طبی از آن استفاده میشود. (زمانی که ارگانیزم فعال جسمانی بیمار توانایی مقابله با بیماری را نداشته باشد و عوامل درونی یک سازواره برای جلوگیری از زوال یا انهدام آن کافی یا فعال نباشند، حالت بحرانی آغاز میشود.)

کارل مارکس، در آثار متعددش از جمله: در جلد دوم سرمایه صفحه های، (۱۵۵-۱۵۳، ۳۰۸، ۳۵۸، ۳۹۳-۳۹۱)، از واژه بحران در موارد بحران اقتصادی، بحران اضافه تولید و بحرانهای دوره بی سرمایه داری؛ در مانیفست، (ص: ۴۸۹، ۴۹۰) دوبار از بحرانهای مالی و در هژدهم برومر، (ص: ۴۶۸-۴۶۶) از بحرانهای تجارت و در مواردی از بحرانهای انقلابی نیز چنین بحث کرده است: (ص: ۳۹۸) «در بحرانهای انقلابی آدمها متوسل به آداب و رسوم گذشته و شعارهای پیشین میشوند.»

همچنان واژه بحران، مانند استعاره بی سیاسی نیز به کار رفته، چنان که، کارل کاپوتسکی، بحران را به معنای دوره بی تاریخی از عدم توازن معرفی کرد که ناشی از ناهمخوانی نیروهای تولید و مناسبات تولید است و راه را برای برنشستن یک وجه تولید تازه میگشاید. رُزالوکزامبورگ، عنوان دوم متن

مشهورش «جزوهء جونیوس» را که در اپریل ۱۹۱۵م. در زندان نوشته بود، «بحران سوسیال دموکراسی» گذاشت. لنین، از «بحران انقلابی» و «بحران قدرت حاکم» و حتی «بحران ناشی از قدرت دوگانه» یاد کرد. تروتسکی، در نخستین صفحهء «برنامهء انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی» در ۱۹۳۸م. از «بحران اجتماعی کل دستگاہ سرمایه داری» یاد کرده، در عین حال او بزرگترین مسألهء جنبش کارگری و انقلابی را «بحران رهبری پرولتاریا» نامید. گرامشی، حرفهایی از «بحران جامعهء مدنی» و «بحران آرگانیک» دارد. گرامشی، پس از مارکس نکته را دقیقتر شکافت و در دفترهای زندان نوشت: «بحرانهای اقتصادی در خود به طور مستقیم حادثه های بنیادین {= انقلاب} را موجب نمیشوند. بل فقط زمینهء بهتر و مساعدتری را برای طرح، حل و اندیشیدن به مسایلی میسازند که دربرگیرندهء تمامی شکلهای تکامل بعدی زنده گی دولت محسوب میشوند».

۳- تورم: (ورم کردن)، افزایش مداوم قیمتها که معمولاً در نتیجهء افزایش بیش از حد نقدینه گی صورت میگیرد و سبب کاهش ارزش پول میشود. (اقتصاد).

۴- رکود: کسادگی: «رکود بازار»؛ «رکود اقتصادی» را کد.

۵- کار: کار فراشدیست که میان انسان و طبیعت جریان دارد و در آن انسان از طریق فعالیتهای خود با طبیعت رابطه مییابد، آن را نظم میدهد و سوخت و ساز با آن را به نظارت خود در می آورد. (س. ۱: ۲۸۳).

۶- کینز: *John Maynard Keynes* (۱۸۸۳ -۰۶ -۰۵ تا ۲۱ -۰۴ -۱۹۴۶)، اقتصاددانی معروف انگلیسی، مؤلف آثار متعدد، از جمله اثر مشهور: «تیوری سرمایه داری سازمانیافته» میباشد.

۷- نیروی کار: آن انرژی (و آن دانایی عملی و توانایی فعال کارگر) است که به وسیلهء دستمزد خریداری میشود و بهای آن وسایل ضروری برای ادامهء زنده گی کارگر و بازتولید نیروی کار است. این نیروی کار به عنوان یک کالا دارای ارزش مصرف است و در جریان استفاده از خود سازندهء ارزش بیشتری میشود، به بیان مارکس: «سرچشمهء ارزش اضافی» ست، (س. ۲: ۱۲۱ - ۱۲۰، ۲۴۶ - ۲۴۵).

۸- وجه تولید: ساختار بنیادین اقتصادی و اجتماعی جامعه است. مجموعه آن مناسبات اجتماعی و اقتصادی بیست که امکان رشد نیروهای تولید را فراهم می آورند. وجه تولید یک تمامیت تاریخیست که شکل زنده گی اقتصادی و تولید مادی جامعه را روشن میکند. همچنان، فراتر از آن پدیدارهای فراساختاری و شیوه های زنده گی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مردم را هم دربر میگیرد.

مأخذ:

واژه نامهء فلسفی مارکس، اثر بابک احمدی؛

تحولات دوران ما و ...، اثر ج. کلیبی؛

سرمایه داری در عصر جهانی شدن، اثر سمیر امین؛

De imperialistische globalisering Over het neokoloialisme,
„*Juli- September 2001- nr. 55 Brussel* „ «گلوبالیزاسیون امپریالیستی و
استعمارنو، مجلهء هالندی زبان نشر بروکسل؛ برگردان دری، طارق پیکار»؛
فرهنگ فارسی، اثر دکتور مهشید مشیری؛ نشر پیکان.

بر گرفته از شماره ۳۴ نشریه آینده
22012008

www.ayenda.org